

# مختصی مغزها

مغزهای ملتهب

کیانا از تربیتی نژاد

طراح: ثمین سعیدی نیا

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئونات اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



# اطلاعات اثر

دسته بندی: دلنوشته

عنوان: مغزهای ملتهب

نویسنده: کیاناز تربتی نژاد

ژانر: تراژدی

انتشارات : کافه نویسندگان

# شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: ex\_vk

طراح: ثمین سعیدی نیا

کپیست: آناهیتا



cafewriters.xyz

### مقدمه:

گاهی آرزوی کر بودن می‌کنم  
نیاز است که دروغ مرده‌ها را نشونم  
یا گاهی اوقات آرزو دارم لال باشم؛  
لال باشم تا مانند مرده‌ها کسی را نشکنم  
یا در مواقعی در کنار این دو نیاز است  
کور باشم  
تا مغزهای ملتهب مرده‌ها را نبینم.

این روزها، دلم چیزی می‌خواهد که نمی‌دانم چیست!  
این روزها، نمی‌دانم چرا زود به زود به خدا متوصل می‌شوم،  
حتی کارم به جایی رسیده که خدا را به خودش قسم می‌دهم و جالب این است که در انتظار جوابش  
ساعت‌ها به سقف اتاقی با کاغذ دیواری بنفش خیره می‌شوم.  
این روزها حتی احساس می‌کنم تنها نیستم،  
که گوشه کنار اتاق را با عروسک‌های چوبی قرمز  
در خیالم، پر می‌کنم.  
من تنها نیستم فقط، عروسک‌های چوبی دور و برم  
مرده‌اند و با اجسادشان دورم را شلوغ کرده‌اند،  
فقط همین!

دلَم دریای خون است.  
اشک‌هایم تبخیر می‌شوند و سپس در دریای خونی دلَم  
در کنار مرده‌ها شناور می‌شوند.  
نمی‌دانم چرا این روزها دریای دلَم در خود می‌جوشد.  
می‌دانم گیج شده است، دریای ملتهب دلَم این روزها  
پر شده از آدم‌های مرده‌ای که قهقهه می‌زنند.  
من هم یاری‌شان می‌کنم.  
حال، بهتر سردرگمی دلَم را حس می‌کنم.  
او خون دل می‌خورد و من آن مرده‌ها را همراهی می‌کنم.  
با دلِ خون خورده‌ام با آن‌ها قهقهه سر می‌دهم؛  
می‌خندم و می‌خندانم.

دوست دارم بدانم چیزی که در گلو می ماند  
برای مردگانی که روزی قاتل زندگان بوده اند  
وجود دارد؟!

قبرستان گوشه‌ی قلبم پر شده از مردگانی که قاتل اند.

این مردگان

همان‌هایی هستند که روزی دست بر گلویت بودند.

و عده‌ای دیگر همان‌هایی هستند

که از پشت، خنجر زدند بر بدنت؛

بدنی که حالا پر شده از قبرستان خودشان!

این روزها جالب است که مردگان فراموشی را در مغزهای

ملتهب‌شان جای داده‌اند؛

تا ساده‌تر خودشان نباشند.

تو مردگان را نمی‌شناسی؟

آن‌ها همان کسانی هستند که روزی به بازی و شوخی وارد قلبت شدند؛

حالا ولی جدی، راهی قبرستان دلت.

شاید بحث، بحثِ لیاقت است!

شاید کسانی که قبرستان دلت را پر کرده‌اند

معنی لیاقت را نمی‌دانستند.

تو بدان، حداقل خودت لیاقت دوست داشتن خودت را داشته باش.

نویسنده: کیاناز تربتی نژاد



درست زمانی که قلبت، دلت

روح و عاطفه‌ات نرم شده بود ضربه خوردی.

همیشه همین‌طور است

به یک خمیر دست بزن فرو می‌رود و حالتش را از دست می‌دهد،

اما حالا به سنگ دست بزن، چه اتفاقی افتاد؟!

آری سنگ فرو نمی‌رود.

تو خودت اجازه ورود مردگان به دلت را دادی

تو خودت مغز ملتهب را پر کردی از فکر بیهوده آدم‌ها،

آدم‌ها!

رویسندگان

این روزها

همه چیز خوب نیست.

احساس سرما می‌کنم

حتی این سرمای نکبت بار را زیر استخوان‌هایم حس می‌کنم.

این روزها حتی مغزم همراه خوبی نیست!

نمی‌تواند یادآور خاطرات باشد؛

نمی‌تواند یادآور روزهایی باشد که صدای خنده‌ام

گوش فلک را کر کرده بود...

نمی‌تواند یادآور پرسه‌هایی باشد که با خوشی

خیابان‌ها را متر می‌کرد...

مغزم یاری‌ام نمی‌کند!

هیچ‌گاه آمادگی بستن زخم‌هایم را نداشتم

و این دلیلی شد تا ملتهب‌تر شوند.

گونه‌هایم غریبه‌ای را یاری می‌کنند

که هیچ‌گاه برایم آشنا نبود!

دهانم را بستم

تا چیزی نگویم،

تا حالم خوب باشد

اما؛

نمی‌دانستم این

خفه کردن صدایم

روزی بلندترین صدا را سر می‌دهد.

مدتهاست نه آغوش گرمی وجود دارد

و نه شانه‌ی پهنی

همدم دیوار کنار تخت است

مدتی است بسیار دلبسته‌اش شدم

او شاهد تمام کارهای من است

دوستش دارم چون فاش نمی‌کند

تا آخر گوش می‌دهد

اما نه همدردی می‌کند و نه تهدید به داشتن آتو... .

ویسندگان

دلّم ارتفاع می خواهد؛

ترس دارم اما، دلّم می خواهد دیگر!

این که آدم‌ها، همان آدم بزرگ‌ها را می‌گویم

جلوی چشمانت ریزترین هستند حس خوبی دارد.

گاهی ارتفاع نیاز دارم،

ترس دارم اما نیاز دارم تا خود را بزرگ ببینم

نیاز دارم تا شب‌ها روشنایی چراغ‌ها را ببینم

همان روشنایی که در تاریکی مطلق شب می‌درخشند.

خبر زنده بودن را می‌آورند اما، زنده بودن در تاریکی مطلق ... .

روزهایی می‌آید و می‌رود که هیچ چیز ندارم؛

نه تصویری برای دیدن،

نه آهنگی برای گوش دادن،

نه کسی برای حرف زدن و

نه چشمی برای اشک ریختن.

فقط می‌خوابم و بیدار می‌شوم...

حتی چند روز است گوش‌هایم نمی‌شنوند؛

نمی‌شنوند حرف‌های آدم‌هایی را که یک روز، اوج زندگیم بودند.

الان، چند روزی هست که دیگر چشمانم نمی‌بیند،

آن دسته آدم‌هایی را که یک روز، زیباترین بودند.

حتی، حتی دیگر لبم لبخند نمی‌زند؛

برای همان دسته آدم‌هایی که یک روز لایق لبخند زدن بودند.

چه دل خوشی دارند پرستوها،

چه صدایی دارند

گاهی با خود می گویم

چه تنها نیست این آبی بی کران؛

اما کمی که می گذرد

نه صدایی می شنوم و نه شلوغی به چشم می آید...

انگار همه‌ی چیزها آفریده شده‌اند تا زمانی بروند.

نویسنده کیاناز

از حالا قدم برداشتم در خاطرات غریبانه؛  
این خاطرات مانند تک شکوفه‌ای از روی درخت  
سقوط می‌کنند بر مغز ملتهبی که مدت‌هاست،  
نه کسی را می‌شناسد و نه چیزی به یاد دارد...

کافه نویسندگان



موجی که به ساق پایم می خورد  
مرا در خلوت خود بی دریغ مست می کند...  
موجی که به ساق پایم می خورد  
یادآور جریان زندگی می شود...  
موجی که به ساق پایم می خورد  
حالیم می کند اندکی زندگی این جاست!

نویسنده کیاناژ تربتی نژاد

اتفاق افتاد آنچه نباید می شد

شکست، همه چیز

فاصله گرفت هر نزدیکی که بود...

و سرانجام خودت ماندی و خاطره‌هایت

خودت ماندی و نبایدهایت و آنچه نباید می شد!

نزدیکی مثال سم بود برای تو و تو غرق شدی در فاصله‌ها

چه می خواستی بگویی؟ صدایی نمی شنیدم

تو دلت لرزیده بود و من چانه‌ام

تو مرا می دیدی و من نبایدها را...

نویسنده کیاناز

تو مرا در آغوش می‌کشی؛

درست زمانی که تن به سردی سنگ قبر داده‌ام...

مرا به آغوش می‌کشی و من چه با ناآرامی چنگ می‌زنم به خاکی که مرا در خود حل کرده است

تو حتی دوست نداشتی مرا هم نمی‌فهمی و این رنج عظیمی دارد.

کافه نویسندگان

دیگر عادت‌م شده که وقتی باران می‌بارد؛

دفتر دستکم را بردارم و به همراه یک چای جگر سوز،

در حیاط بنشینم و خیره شوم به صفحه‌ی سفید روبه‌رویم!

جرعه‌ای گلویم را بسوزانم و زمختی مداد را روی سفیدی روبه‌رویم حرکت دهم...

پلک‌زنم و فقط بنویسم.

وقتی تمام شد آهی بکشم و انگشتانم را دور کمر استکان حلقه کنم.

داغی که هنوز هم خودشان را به دیواره‌ی استکان چسبانده‌اند را با جان و دل حس کنم و دوباره

ترغیب به نوشتن شوم.

و وقتی استکان خالی را می‌بینم دوباره پر می‌کنمش از چای دارچینی که عطرش گم می‌شود در

عطر باران!

ناگهان یادم بی‌افتد فردا امتحان ریاضی دارم و هنوز چند صفحه‌ای نخوانده مانده...

این‌ها، همه معنی زنده بودن را دارد، و ناشکری جایی در این زندگی هر چه کنکاش می‌کنم، گویی

ندارد.

وقتی پاهایم را دراز می‌کنم

و عطر آبنبات توت فرنگی را زیر بینی‌ام

احساس می‌کنم

با خود می‌گویم؛

شاید زندگی در همین شیرینی خاص کوچک خلاصه شده است!

شاید زندگی به همین کوچکی باشد.

اصلاً فکرش را هم نکنی اما در پایان نه شیرینی باشد

و نه عطری که تا چند دقیقه قبل زیر بینی‌ات بود.

زندگی همین آبنبات کوچک است.

ویسندگان

باران می‌زند و چه ساده غرق می‌شویم در هر قطره آن!  
گاهی باید منکر تمام بدی‌ها شد و فقط لذت برد  
باید از هر قطره‌ی باران گاهی لذت برد  
گاهی فقط باید ساعت‌ها کنار پنجره بنشینی؛  
پای راستت را روی پای چپت بی‌اندازی،  
دستت را زیر چانه‌ات بگذاری  
و فقط عطری را بو کنی که هر قطره‌اش ارزشمندتر از هر عطری‌ست!  
باید به این باور رسید که زندگی همین دقایق کنار پنجره است....

بهتر می‌شود اگر معنی حرف‌ها را بفهمیم

همیشه پشت همین طور پرسیدم‌ها کنجاوی وجود دارد

همیشه پشت به من چه اصلاًها مهم بودند وجود دارد

همیشه پشت هرکاری دوست داری بکن‌ها نارضایتی‌هایی وجود دارد،

همیشه پشت نه بابا عیبی نداردها دلگیری و درد عظیمی وجود دارد،

اگر این‌ها را بفهمیم دیگر نه مغزی ملتهب می‌شود و نه زنجیری به دور پای کسی می‌بندیم!

نویسنده کیاناز تربتی نژاد

گاه گاهی، گاه و بی‌گاه

حس تنهایی به سراغم می‌آید

و با کوچک‌ترین حرفی از جانب او که نه می‌دانم برایم مهم هست یا نه

آن‌چنان دلگیر می‌شوم که گویی هزاران سال دلبسته‌اش بودم!

اما چنین نیست،

من مدت‌هاست دلم مانند تار موهایم نازک شده... .

نویسنده کیاناز



من دیگر دارم از این درد، به شدت، شدید درون دیوار می‌روم...  
پس کی چشمانم به درستی خواهد دید این همه زیبایی را؟!!

«پایان»

کافه نویسندگان

## کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان پیوندید

### ✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

### ✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی و ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگان کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

## ✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیریم.

### ✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

### ✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

## ✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

## ✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

## ✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

## ✓ قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود. ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید،

برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.


### ✓ نویسنده‌گی و چاپ در تمام زمینه ها


فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.


**"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"**

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد. در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید. شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن : <https://forum.cafewriters.xyz/> 

وبسایت : <https://cafewriters.xyz/> 

اینستاگرام : [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام : [cafewriters.xyz](https://www.telegram.com/cafewriters.xyz) 

ایمیل پشتیبانی : [poyamonirifard@gmail.com](mailto:poyamonirifard@gmail.com) 

پایان

